

## طابع

شخصی که بر اساس مالکیت یا نمایندگی مالک،  
بالفعل متصدی امور مطبعه باشد. پښتو: [طابع]

## طبال

فروشنده ای که معمولاً با نشان دادن نمونه ها خریدار را  
جلب می کند. پښتو: [طبال]

## طب عدلی

روشهای علمی کشف جرم با بکار بردن اطلاعات طبی  
در اجرای درست قوانین جزائی. پښتو: [عدلی طب]

## طب معالجوی

علمی است که افراد مصاب به امراض را علاج نموده و  
وظیفه مهم را در مورد صحت جامعه بدوش دارد.  
پښتو: [معالجوي طب]

## طب وقایوی

علمی که قبل از وقوع امراض، جامعه را در برابر آن  
وقایه میکند. پښتو: [وقایوي طب]

## طبقه بندی تعرفوی

کود گذاری و تشریح اموال (امتعه) که مطابق به سیستم  
گمرکات از طرف مراجع مربوطه به منظور وضع  
محصول مربوط به تعرفه گمرکی.

پښتو: [تعرفوي طبقه بندي (وېشنه)]

## طبيب عدلی

طبیعی که معاینات طب عدلی را مطابق احکام قانون  
انجام میدهد. پښتو: [عدلي طبيب]

## طبیعت معامله

ویژه گیها و خصوصیات متداوله یک عقد مطابق عرف،  
تعامل و دساتیر قانونی و شرعی آن.

پښتو: [د معاملې طبیعت]

## طبیعت مبیعه

ویژه گیهای طبیعی و وصفی مبیعه.

پښتو: [د مبيعي طبیعت]

## طرح

مطرح شدن لایحه قانونی در مجلس از طرف نماینده  
گان. پښتو: [طرح]

## طرد از مسلك

حالتی که کارکن دولتی به اساس حکم محکمه، بنا بر  
ارتکاب جرم از وظیفه بطور دایم برکنار شود.  
پښتو: [له مسلك څخه بې برخې کول]

## طرز العمل قضایی

اصولی که یک مرجع قضایی با صلاحیت، در روشنایی  
آن فعالیت خود را تنظیم مینماید.

پښتو: [قضايي طرز العمل]

## طرفین دعوی (اصحاب دعوی)

اشخاصی که در دعوی بر علیه یکدیگر ادعا مینمایند.  
پښتو: [د دعوي دواړه خواوي (د دعوي اصحاب)]

## طرفین عقد

اشخاصی که در عقد سهم دارند. پښتو: [د عقد طرفین]

## طرفین عقد هبه

واهب و موهوب له. پښتو: [د هبې د عقد خواوي]

## طرق ادای دین

ادای دین با تادیه نقدی، مجرای، ابراء، حواله و تجدید.  
پښتو: [د دین د اداء کولو لاري چاري]

## طرق خیریه

موارد و اموری که به خیر و فلاح افراد و جامعه تشخیص  
شده باشد. پښتو: [خبرو لاري]

## طریق حکم

طریقۀ اصدار حکم.

پښتو: [د حکم طریقہ]

## طریق مطلوب

راه هایی که به مصلحت فرد و جامعه تشخیص شده باشد.

پښتو: [مطلوبه لارې]

## طریقۀ غیر مشروع

شیوه ای که مخالف شریعت، قانون اساسی، قانون عادی و مخالف پرنسپ های عمومی محاکمات جزایی بوده باشد.

پښتو: [غیر مشروع طریقہ]

## طفل

شخصی که سن هجده سالگی را تکمیل نکرده باشد.

پښتو: [طفل]

## طفل تحت حجب

طفل متخلف از قانون که به منظور اصلاح و تربیه مجدد وی در مطابقت با احکام قانون و حکم محکمه ذیصلاح در مراکز اصلاح و تربیت اطفال نگهداری می شود.

پښتو: [د حجب لاندې کوچنی]

## طفل غیر ممیز

شخصی که سن هفت سالگی را تکمیل نکرده باشد.

پښتو: [غیر ممیز طفل]

## طفل متخلف

طفلی که سن ۱۲ سالگی را تکمیل و ۱۸ سالگی را تکمیل نه نکرده باشد، در صورت تخلف از قوانین تحت تعقیب عدلی قرار میگیرد.

پښتو: [متخلف طفل (ماشور)]

## طفل متشرد

طفل ولگرد که مطابق احکام قانون، ولگردی مذکور جرم پنداشته میشود.

پښتو: [متشرد طفل]

## طفل ممیز

شخصی که سن هفت سالگی را تکمیل و دوازده سالگی را تکمیل نکرده باشد.

پښتو: [ممیز طفل]

## طفل نامشروع

طفلی که بدون ازدواج مشروع بوجود آمده باشد.

پښتو: [نا مشروع ماشور]

## طفل نیازمند

طفلی که سلامت جسمی، روحی و منافع وی در معرض خطر قرار داشته باشد و بدین سبب مطابق احکام قانون تحت مراقبت و حفاظت ارگان های ذیصلاح قرار گیرد.

پښتو: [نیازمند کوچنی (اړ کوچنی)]

## طلاق

انحلال رابطه زوجیت صحیحه در حال یا آینده بین زوج و زوجه با الفاظیکه وقوع طلاق صراحتاً از آن افاده شده بتواند.

پښتو: [طلاق]

## طلاق احسن

طلاقی که در ایام طهر به عمل آمده و الی ختم آن جماع صورت نه گرفته است.

پښتو: [احسن طلاق]

## طلاق بائن

طلاقی که زوج پس از طلاق حق ندارد تا در ایام عدت رجوع کند، مگر به تجدید عقد نکاح و پرداخت مهر.

پښتو: [بائن طلاق]

## طلاق بائن صغرا

هر نوع طلاق زوجه قبل از دخول، همچنان یک یا دو طلاق رجعی که در آن رجوع صورت نگرفته باشد.

پښتو: [بائن صغرا طلاق]

## طلاق بائن کبری

حالتی که به سه طلاق بانجامد.

پښتو: [بائن کبرا طلاق]

## طلاق بدعی

طلاقى كه نا مشروع و حرام باشد. پښتو: [بدعي طلاق]

## طلاق بدعی از حیث عدد

طلاقى كه زوج همسر خود را به يك كلمه سه طلاق گوید. پښتو: [د شمېرله مخې بدعي طلاق]

## طلاق بدعی از حیث وقت

طلاقى كه زوج، همسر خود را در حالت حیض و یا نفاس داده باشد. پښتو: [د وخت له مخې بدعي طلاق]

## طلاق به عوض

حالتى كه طى آن شوهر خانم خویش را در بدل اخذ مال و یا ادای يك حق مالی طلاق بدهد. پښتو: [د عوض په مقابل کې طلاق]

## طلاق به کتابت

طلاقى كه توسط شوهر به زوجه، از طریق نوشتن و کتابت صادر میگردد. (مراجعه شود به طلاق). پښتو: [په کتابت سره طلاق]

## طلاق حرام

طلاقى كه خلاف احكام شریعت و قانون واقع شود. پښتو: [حرامر طلاق]

## طلاق رجعی

نوعى از طلاق كه شوهر میتواند در ایام عدت بدون نکاح مجدد به زوجه رجوع کند. پښتو: [رجعی طلاق]

## طلاق سنت

طلاقى كه سه مرتبه، در سه طهر، توأم با جماع صورت گرفته باشد. پښتو: [سنت طلاق]

## طلاق سنی حسن

طلاقى كه در هر طهرى كه نزدیکی در آن صورت نگرفته باشد، يك طلاق واقع شود. پښتو: [سني احسن طلاق]

## طلاق سوم

طلاقى كه توأم با عدد ثلاثه باشد. پښتو: [د درېمېر طلاق]

## طلاق صریح

طلاقى كه توسط الفاظ صریح، واضح و روشن از طرف زوج صورت گیرد. پښتو: [صریح طلاق]

## طلاق غضبان

طلاقى كه در حالت غضب و عصبانیت واقع شده باشد. پښتو: [غضبان طلاق]

## طلاق قبل از نزدیکی (مزاوجت)

حالتى كه در آن شوهر زوجه خویشرا بعد از عقد نکاح و قبل از خلوت صحیحه طلاق دهد. پښتو: [تریوخای کېدو (مزاوجت) مخکېبې طلاق]

## طلاق کنایه

طلاقى كه در آن شوهر الفاظ صریح و روشن را كه مفهوم طلاق را افاده کند، اظهار نموده، بلکه الفاظى را بكار می برد كه بصورت ضمنى مفهوم طلاق را افاده می نماید. پښتو: [د کنایې طلاق]

## طلاق مباح

طلاقى كه بنا بر عدم محبت و موجودیت نفرت بین زوجین صورت میگردد. پښتو: [مباح طلاق]

## طلاق مخطی

حالتى كه در آن زوج، زوجه را از روی خطا طلاق داده باشد. پښتو: [مخطی طلاق]

### طلاق مضاف

طلاقیه که، به زمان معین در آینده موکول گردد. پبنتو: [مضاف طلاق]

### طلیعه

شخصی که برای قطاع الطریق یا رهن اطلاعات می‌آورد و راه را به او نشان می‌دهد. پبنتو: [طلیعه]

### طلاق معلق

طلاقیه که شوهر حصول آن را معلق و موکول به شرطی در آینده نماید. (مراجعه شود به طلاق). پبنتو: [معلق طلاق]

### طوعاً

رضایت و پذیرفتن محتوی و شکل یک سند یا یک عقد. پبنتو: [طوعاً]

### طلاق مقترن به عدد

طلاقیه که با ذکر عدد معین به اثر تلفظ و یا اشاره‌ای که دلالت به آن کند، از جانب زوج صادر شود. (رجوع شود به طلاق). پبنتو: [عدد پوزی مقترن طلاق]

### طهر متداوم

حالتی که بر خلاف عادت غالب نزد زنها، مدت زیادی را احتوا نماید. پبنتو: [متداوم طهر]

### طلاق منجز (قطعی)

طلاقیه که به هیچ شرطی معلق نگردیده و به زمان آینده نیز نسبت داده نشود، بلکه در زمان حال و قطعی صورت گیرد. (مراجعه شود به طلاق). پبنتو: [منجز (قطعی) طلاق]

### طلاق هاذل

طلاقیه که در حالت هزل و شوخی صورت گرفته باشد. پبنتو: [هاذل طلاق]

### طلب تملك

طلب مخاصمت در پیشگاه محکمه. پبنتو: [د تملك غوبنتنه]

### طلب شفع

طلبی که به سبب آن اقدام عملی شخص که دارای حق شفع است به اساس میتود سه گانه قانونی اقدام عمل مینماید. پبنتو: [د شفعی غوبنتنه]

### طلب مزایده

طلب زیادت قیمت و یا ثمن یک شی مورد معامله، بخاطر بدست آوردن آن. پبنتو: [د مزایدی غوبنتنی]